

۲۰۴۲۹۰۳

نویسنده: جن سینسرو

ترجمه‌ی محمد باقری

چگونه به چهره‌ای موفق و پولساز تبدیل شویم؟

- روش‌های تسلط بر افکار و ربط با ثبات آفرینی
- از پرفروش‌ترین کتاب‌های نیویورک تا اینجا

انتشارات
اندیشه‌پرداز

مجموعه کتاب‌های افیادوس آبی

سرشناسه

: سینسرو، جن، ۱۹۶۵ - م.

Sincero, Jen

عنوان و نام پدیدآور

: چگونه به چهره ای موفق و پولساز تبدیل شویم : روش های تسلط بر افکار مرتبط با ثروت آفرینی / جن سینسرو : ترجمه محمد باقری.

مشخصات نشر

: تهران: اندیشه ارشد، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری

: ۳۰۴ ص. ۱۴/۲۱×۵/۲۱ س.م.

شابک

: 978-622-6747-14-1

وضعیت فهرست نویسی

: فیا

یادداشت

: عنوان اصلی: You are a bad ass : how to stop doubting your greatness and start living an awesome life

موضوع

: خود یاری

: Self-help techniques

موضوع

: خودسازی

: (Self-actualization) (Psychology)

شناسه افزوده

: باقری، محمد، ۱۳۶۵ - مترجم

: ۶۳۲BF

رده بندی کنگره

: ۷۱۹

رده بندی دیویی

: ۵۷۶۶۰۳۶

شماره کتابشناسی ملی

چگونه به چهره ای موفق و پولساز تبدیل شویم؟

نویسنده: جن سینسرو

مترجم: محمد باقری

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۴۷-۱۴-۱

ISBN: 978-622-6747-14-1

مرکز پخش: میدان انقلاب - خیابان وحید نظری - بین دوازده فروردین و منیری

جاوید - پلاک ۱۳۰ - طبقه اول واحد ۲

تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۷۹۲۲۷-۶۶۹۷۹۲۳۴

هرگونه بهره برداری از کتاب بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است

فهرست مطالب:

۷	مقدمه
۱۹	فصل اول / بخواهید تا ثروتمند شوید
۳۹	فصل دوم / چرا ثروتمند نیستید؟
۶۹	پیوست فصل دوم / فصلی کوتاه اما مهم در مورد آفریدگار هستی
۷۷	فصل سوم / من را به من نشان دهید
۹۱	فصل چهارم / بهترین روش‌ها برای تمرین سخت‌کوشی
۱۱۳	فصل پنجم / به ندی قلب‌تان گوش دهید
۱۳۷	فصل ششم / ذهن پول‌ساز شما
۱۶۹	فصل هفتم / قدرت ایمان و شکرگزاری
۱۸۷	فصل هشتم / انتخاب قهرمانان
۲۰۹	فصل نهم / حرکت به سمت موفقیت
۲۳۱	فصل دهم / و حالا دو کلمه حرف حساب از زبان حساب‌دارم
۲۵۹	فصل یازدهم / ثروت درونی‌تان
۲۷۷	فصل دوازدهم / سرسختی
۲۹۵	فصل سیزدهم / تغییر کلید موفقیت است

مقدمه

اگر می‌خواهید پول‌دار شوید، پس حتماً می‌توانید. مهم نیست چند بار امتحان کرده‌اید و شکست خورده‌اید، مهم نیست آن قدر بی‌پول هستید که مجبورید خونتان را بفروشید تا کرایه اتوبوس را پرداخت کنید، این هم مهم نیست که چند بار وقتی برای پرداخت صورتحساب فروشگاه کارت کشیده‌اید، مترجه شده‌اید که کارتان موجودی ندارد و بعدش به صندوق‌دار گفته‌اید: "مطمئنی؟ موجودی نداره؟" غیر ممکنه. می‌تونی یه بار دیگه امتحان کنی؟" شاید در حال حاضر پول درآوردن برایتان کاری غیر ممکن به نظر برسد، اما می‌خواهم به شما بگویم که می‌توانید پول زیادی درآورید، آن قدر زیاد که هر چه می‌خواهید برای عزیزانتان بخرید. نکته‌دیگری که می‌خواهم به شما بگویم این است که اگر تا حالا نفهمیده‌اید باید چه طوری پول دربیارید، دلیل بر این نیست که ایراد یا اشکال بزرگی در شما وجود دارد. بزرگی یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعاتی است که ما با آن سر و کار داریم، داشتن پول هستیم، از پول متنفریم، دلشوره پول درآوردن را داریم، پول را ناز می‌گیریم، بابت پول حسرت می‌خوریم، حریصانه پول جمع می‌کنیم، آرزوی داشتن پول را داریم، و به پول ناسزا می‌گوییم. پول احساسات متفاوتی از اشتیاق ما شرم در ما ایجاد می‌کند، پس همین که ما می‌توانیم این کلمه را با صدای بلند به زبان بیاوریم جای شگفتی است چه رسد به این که بخواهیم دست به کار شویم و پول زیادی هم درآوریم. (راستی یک سؤال، آیا تا به حال آن قدر شجاعت داشته‌اید که این کتاب را در جمع بخوانید؟ آن هم در حالی که همه بتوانند عنوانش را خوب ببینند)

موضوع پول من را به یاد موضوعات جنسی می‌اندازد که مردم با آن هم بسیار با احتیاط برخورد می‌کنند، چرا که مسائل جنسی هم در صدر مسائلی هستند که در مردم احساس نگرانی ایجاد می‌کنند. وقتی صحبت از مسائل جنسی و پول می‌شود شما باید بدانید چه طور اوضاع را مدیریت کنید، اما مشکل در این است که هیچ کس در این مورد چیزی به شما یاد نداد و از طرفی خودتان هم نمی‌خواهید سر صحبت را در مورد این دو موضوع باز کنید چون بحث در مورد آن‌ها کاری نامناسب، کثیف یا سطح پایین شمرده می‌شود. هم پول و هم عمل جنسی در افراد احساس لذت ایجاد می‌کنند. به آن‌ها زندگی دوباره می‌بخشند، و هر دو به خشونت و طلاق دامن می‌نند ما از نداشتن پول و رابطه جنسی احساس شرمندگی می‌کنیم اما از طرفی از اعتراض به این که به آن‌ها نیاز داریم هم احساس شرم می‌کنیم. پس ما دست به هر کاری می‌زنیم تا به پول و رابطه جنسی دست یابیم و من مطمئنم تنها کسی نیستی که دوست دارم وقتی روی نیمکت پارک مرکزی شهر می‌نشینم، غربه‌ای پیدا شود و به من قدری پول بدهد.

خبر خوب این است که اگر شما هم مثل بیشتر مردم رابطه خوبی با پول ندارید، می‌توانید این مشکل را حل کنید، نه رابطه‌تان با پول را تغییر دهید و چنان ثروتمند شوید که یک روز صبح از خواب برخیزید و ببینید صاحب همان زندگی شده‌اید که همیشه آرزویش را داشته‌اید. شما می‌توانید همین حالا این تغییر را آغاز کنید. تنها کاری که باید بکنید این است که از خواب غفلت بیدار شوید و بفهمید چه چیز شما را در زندگی عقب نگه داشته است. پس دست به انتخاب‌های جدید و قدرتمندانه‌تری بزنید. تصمیم بگیرید بر چیزهای جدیدی تمرکز کنید. با موضوع پول

هوشمندانه برخورد کنید و طوری به دنبال آن بروید که قبلاً هرگز نرفته‌اید. این کتاب به شما کمک می‌کند تا به چنین هدفی دست یابید.

خود من چنان به سرعت وضع مالی‌ام را تغییر دادم که هر کس مرا خوب می‌شناسد هنوز از خودش می‌پرسد واقعاً چه اتفاقی افتاده که زندگی‌ام تا این حد دگرگون شده است. پس مطمئن باشید وقتی من بی‌پول و بی‌چیز توانستم زندگی‌ام را تغییر دهم، پس شما هم می‌توانید.

من الان وضع مالی‌تان خیلی ضعیف و ناامید کننده باشد. خود من تا وقتی به پهلوی بزرگی برسم، مطلقاً هیچ چیز در مورد پول درآوردن نمی‌دانستم. فکر می‌کنید، تا چهل سالگی! خیلی از مردم وقتی به چهل سالگی می‌رسند، صاحب خانه هستند، شهریه دانشگاه بچه‌هایشان را می‌دهند و در مورد شاخص‌ها و جوائز هم چیزهایی می‌دانند. اما من در چهل سالگی صاحب یک حساب بانکی خالی بودم، به خاطر استرس بین ابروهایم چین و چروک افتاده بر روی آنها با زنی به نام شیلا ارتباط نزدیک داشتم.

من در بیشتر سال‌های بزرگسالی‌ام به عنوان نویسنده‌ای آزاد کار کرده‌ام. در حالی که ساعات زیادی را صرف کار و وقت‌گزر و دشواری مثل نوشتن می‌کردم مبلغ بسیار ناچیزی به عنوان دستمزد دریافت می‌کردم. اگر واقعاً اهل حساب و کتاب می‌بودم باید می‌فهمیدم تا حد بدبخت هستم. اما به جای حساب و کتاب تصمیم گرفتم حقیقت زندگی‌ام را انکار کنم، هم چنان جان بکنم، مدام نق و ناله بزنم، و فقط امیدوار باشم که معجزه‌ای رخ دهد تا پول‌دار شوم یا آدم ثروتمندی پیدا شود و تا پایان عمر خرجم را بدهد. علت وضع مالی افتضاحم عقاید نادرستی بود که در مورد پول داشتم، مثلاً با خودم می‌گفتم: "پول یک چیز شیطانی است، ثروتمندها آدم‌های کثیفی هستند، یا نمی‌دانم چه طوری پول دریاورم."

علت دیگر هم این بود که هیچ وقت نمی‌توانستم تصمیم قطعی بگیرم و پای آن بایستم. می‌دانستم که یک نویسنده‌ام، این را هم می‌دانستم که دلم می‌خواهد کاری بیش از تنها نشستن در اتاقم و تألیف کردن انجام دهم. اما نمی‌دانستم دقیقاً باید چه کاری انجام دهم. آن قدر استرس داشتم که نمی‌توانستم فکری به حال و روز خودم بکنم. آن قدر ناخن‌هایم را - ریده بودم که از آن‌ها خون می‌چکید. گاهی از خودم می‌پرسیدم که با زندگی لعنتی و نکبت‌بارم چه کار کنم. سال‌ها و حتی دهه‌ها زندگی‌ام به همین روان ادا به داشت. سال‌هایی پر از درد و رنج. زندگی‌ام به مرور فروپاشی و فاجعه کامل رسیده بود. در حالی‌که پول سنگینی سدم که در گاراژی که آن را تبدیل به اتاق کرده بودند زندگی می‌کردم، و می‌ترسیدم که کارم به دندان پزشکی بیفتد. ولی پولی برای درمانم نداشته باشم. آن قدر وضع مالی‌ام خراب بود که ناهارهای زیر را انجام می‌دادم تا خرج اضافه‌ای برایم بیش نیاید:

- شکمم و جیبم را با چیزهای مجانی پر می‌کردم. مهم نبود که آن چیز مجانی را دوست دارم یا واقعاً به آن نیاز دارم.
- برای این که پنج دلار پول پارکینگ ندهم، مسافت طولانی را پیاده می‌رفتم، آن هم نه با کفش که با دمپایی.
- به جای آن که برای تعمیر لوله‌های خراب لوله‌کش را بفرستم، لوله را با نوار چسب می‌بستم. هر وقت هم که استخوان بدنم می‌درد، به جای آن که پیش دکتر بروم آن را با نوار چسب، بانس‌مان می‌کردم.
- هر وقت با دوستانم برای ناهار به رستوران می‌رفتم، بکس لیوان آب سفارش می‌دادم (آن هم آب شیرا) بعد هم به دوستانم می‌گفتم که قبلاً غذا خورده‌ام و گرسنه نیستم. بعد هم که نان مجانی سر میز می‌آورند، در چشم به هم زدنی آن را می‌بلعیدم.

■ مجبور بودم بین خدمات تلفن و خدمات درمانی یکی را انتخاب کنم.
 ■ قبل از خرید هر چیزی از تلویزیون گرفته تا روتختی و قاشق چوبی
 ساعت‌ها می‌گشتم تا ارزان‌ترین جنس را پیدا کنم، یا این که منتظر
 می‌ماندم تا آن را از حراجی و با کوپن تهیه کنم. اگر هم جنس ارزان
 گیرم نمی‌آمد از خودم می‌پرسیدم: "آیا نمی‌شود که خودم آن را
 درست کنم؟"

اگر من همان مقدار زمان و تمرکزی را که صرف غصه خوردن در مورد
 پول، کدایش کردن زندگی‌ام، چانه زدن سر قیمت جنس، گشتن به دنبال
 جنس ارزان‌تر، پس دادن جنس، پس گرفتن پولم و کارهایی از این دست
 کردم صرف این می‌کردم که چه طور پول دریاورم، حتماً می‌توانستم
 خیلی زودتر از این‌ها اتوبیل بخرم که حداقل برف پاک‌کن‌هایش درست
 کار کنند.

پول درآوردن هرگز به این معنی نیست که در خرید اجناس عاقلانه و
 آگاهانه رفتار نکنید یا بابت خرید از حراج خوشحال نباشید یا گاهی
 وقت‌ها شکمتان را با نان سیر نکنید، بلکه برن در شدن یعنی به جای آن
 که طوری رفتار کنید که قربانی شرایط شده‌ای، به خودتان اجازه دهید به
 کمک پول هر آن چه را دوست دارید به دست آرید. هر کاری را
 می‌خواهید انجام دهید و تبدیل به من برتری شوید که آرزویش را دارید.
 پس اگر می‌خواهید پول‌دار شوید، از تظاهر به این که همه چیز خوب و
 عالی است دست بردارید و واقعیات را ببینید. مثلاً فرض کنید من سه هم
 اتاقی دارم که هیچ کدامشان طرز استفاده از اسفنج ظرفشویی یا جارو
 کردن را هم بلد نیستند. اما من به جای این که وقت و انرژی‌ام را صرف
 این کنم تا پول بیشتری دریاورم و آپارتمانی را که دوست دارم اجاره
 کنم، به زندگی در کنار این سه هم اتاقی ادامه دادم. چرا؟ چون از این

می‌ترسم که مورد قضاوت منفی قرار بگیرم، یا به زندگی‌ام گند بزنم، یا تنهایی زندگی کردن برایم سخت باشد، یا برایم هزینه زیادی داشته باشد. پول داشتن یعنی به جای رضایت دادن به آن چه می‌توانید داشته باشید، به ثروتی دست یابید و آن را وسیله‌ای قرار دهید برای رسیدن به زندگی دلخواهتان.

انایی انسان برای توجیه کردن، دفاع کردن و پذیرفتن زندگی محدود و خواسته بسیار جالب است، آن هم با توجه به این که ما تمام قدرت لازم برای ایجاد خلق واقعیت‌های جدید و متحول کننده را در درونمان داریم. ما می‌توانیم انایی توجیه را در زوج‌هایی که کارشان به جای باریک کشیده بینیم. مثلاً زنی را تصور کنید که می‌گوید: "بعد از که شوهرم فریبم داد، بیشتر سم خیلی ناراحت و متأسف شده. این وضع قلب مرا می‌شکند. به علاوه داشتن رابطه جنسی بعد از آشتی می‌چسبد" هم چنین می‌بینیم وقتی افراد در سغل‌هایی می‌مانند که از آن متنفر هستند رو به توجیه می‌آورند. مثلاً کارمندی که از شغلش متنفر بود این طور می‌گفت: "آن قدر بدبختم که وقت نهار روی بله‌ها می‌نشینم و اشک می‌ریزم. اما بیمه درمانی که به من می‌دهند خیلی عالی است". به هر حال چنین افرادی وقتی را که برای زیستن در این کره خاکی دارند به هدر می‌دهند و موجبات آزار روحی خودشان را فراهم می‌کنند.

زمانی را که صرف توجیه بدبختی‌هایمان می‌کنیم می‌توانیم صرف ساختن یک زندگی عالی نماییم.

تنها یک فرصت باشکوه ولی کوتاه به شما داده شده تا در این کره خاکی زندگی کنید و خود واقعی‌تان باشید. به شما این قدرت داده شده تا هر واقعیتی را که آرزویش را دارید برای خودتان خلق کنید. پس چرا

نمی‌کوشید تا بهترین، شادترین و بخشنده‌ترین خودتان باشید و به تمام خواسته‌هایتان جامه واقعیت بپوشانید؟

بعد از چهل سال زندگی نکبت‌بار دیگر نمی‌توانستم به خودم بگویم "پولش را ندارم" یا "نمی‌دانم چه کار کنم"، و دیگر نمی‌توانستم در جاهایی زندگی کنم که آن قدر درب و داغان و کوچک بودند که می‌توانستم همزمان در توالی بنشینم، در را باز کنم و نیمرو هم درست کنم (فکر می‌کردم در یک قایق یا قارچ زندگی می‌کنم). دیگر نمی‌توانستم دست‌ری دست‌نگذارم و ببینم که دیگران دارند با تمام توان و انرژی کار می‌کنند، کاری که عاشقش هستند انجام می‌دهند و پول پارو می‌کنند، دوستانشان را برای شام به رستوران‌های مجلل دعوت می‌کنند، به مؤسسات خیریه‌ای که دوست دارند کمک می‌کنند، کفش‌های گران قیمت به پا می‌کنند، و دور دنیا می‌گردند. با خودم می‌گفتم من هم به اندازه آن‌ها باهوش، با استعداد، زیاده‌جذاب هستم، پس چه مرگم شده که زندگی‌ام به این حال و روز افتاده؟ پس منتظر چه بودم؟ اگرچه خیلی از دست‌روزرگار شکوه و شکایت می‌کردم رسانی می‌کردم خودم را قانع کنم که واقعیت نامطلوب زندگی‌ام همانی است که باید باشد اما در عمق وجودم می‌دانستم که دنبال چیزهای بزرگ‌تر و بهتری هستم. وقتی می‌شنیدم کسی شغل جذابی دارد، مثلاً روزنامه‌نگار است، من هم به جای دنیا سفر می‌کند، تمام وجودم پر از هیجان می‌شد. وقتی می‌دیدم دوستانم در کنار خانه ساحلی‌اش قدم می‌زند با خودم می‌گفتم: "من هم می‌توانم جای این آدم باشم". اما به جای این که از آن هیجان استفاده کنم تا دست به کار شوم و کاری برای زندگی‌ام بکنم، فوراً با خودم می‌گفتم که کاری از دستم برنمی‌آید. مثلاً برای قانع کردن خودم می‌گفتم: "خب. من هیچ کتاب یا مقاله خوبی ندارم تا نشان بدهم روزنامه‌نگار خوبی هستم. به

علاوه خیلی مطمئن نیستم که می‌خواهم روزنامه‌نگار شوم. گذشته از این از یک گربه هم نگهداری می‌کنم. من که نمی‌توانم دور دنیا را بگردم و گربه بی‌نوا را تک و تنها رها کنم." اگرچه ماندن در همان وضعیت برایم راحت‌تر بود و ریسک کمتری را هم تحمل می‌کردم، اما برایم وحشتناک‌تر هم بود. احساس می‌کردم دارم سقوط می‌کنم و تبدیل به آدم بزدلی می‌شوم که فرصت عالی بودن را از خودش دریغ کرده و زندگی‌اش هم هیچ ارزش ندارد.

آگاهی از این موضوع که می‌توانم زندگی خیلی بهتری داشته باشم اما تلاشی برای دستیابی به آن نمی‌کردم آن قدر برایم غیر قابل تحمل شد که بالاخره تکیه به خود، ادم و این تصمیم باشکوه را گرفتم که باید بر ترس و نفرت از پول غلبه کنم. یاد بگیرم چه طور پول بیشتری دریاورم. پس تصمیم گرفتم به جای آن که از سر عدم اطمینان راه حل آسان را انتخاب کنم، برای تغییر زندگی‌ام کاری را انجام دهم که اگرچه کامل نبود، اما تا حدی درست به نظر می‌رسید. البته باید بگویم زندگی هیچ کس ناگهان و در یک لحظه تغییر نمی‌کند، بلکه تغییر یک فرآیند تدریجی است. من هم فوراً از شر بدبختی‌هایم خلاص نشدم. اصلاً این طور نبود که ندایی از غیب به گوشم برسد و از من بخواهد دست به کار شوم و فکری برای زندگی‌ام بکنم. داستان این بود که به نقطه‌ای رسیدم که دیگر خودم هم‌تحمّل شکوه و شکایت‌هایم را نداشتم. بالاخره از خواب غفلت بیدار شدم. در بیشتر افراد دیگر هم تمایل به ایجاد تغییرات بزرگ و مهم به همین صورت آغاز می‌شود.

گام‌هایی که باید برمی‌داشتم تا خودم را از دنیای ایمن و کوچک خودم به بیرون پرت کنم گام‌هایی ترسناک و چالش برانگیز بودند. مثلاً کلی پول خرج کردم تا یک کسب و کار اینترنتی برای خودم راه بیندازم. مجبور

شدم برای کارهایی مثل شرکت در کلاس‌های آموزشی، استخدام مشاور، ساخت وبسایت، و گرفتن عکس‌های حرفه‌ای مبلغ زیادی پرداخت کنم. به علاوه مجبور بودم مثل احمق‌ها و کلاه‌بردارها رفتار کنم چون شغل جدیدم آموزش دادن به دیگر نویسندگان بود و قبلاً هرگز چنین کاری نکرده بودم. راه انداختن تجارت اینترنتی هم کلی خرج روی دستم گذاشت و البته چون هیچ چیز در مورد اداره کردن چنین سایت‌هایی نمی‌دانستم پول زیادی را از این بابت از دست دادم. حتی گفتن این که صاحب کسی بودم هستم به نظرم مسخره می‌آمد. انگار همه اتفاقات نه در واقع بلکه در "ع" خیال رخ می‌داد. واقعاً نمی‌دانستم چه کار دارم می‌کنم.

درست است که گاهی باید بومی‌ها را ترسناک بودند اما اصلاً به اندازه زمانی که حتی پولی برای پرداخت اقساط وام دانشجویی نداشتم و مدام احساس می‌کردم عمر من تمام می‌شود تلف شده ناامید نبودم. در حال حاضر نه تنها یک نویسنده و مربی موفق، صاحب درآمدی هفت رقمی هستم، بلکه دارم کتابی در مورد چگونگی پولدار شدن هم می‌نویسم. فکرش را بکنید آن هم من جین سینسرو، منی که قبلاً از فروشگاه‌ها دزدی می‌کردم و داخل تشکچه مبل‌ها را به امید یافتن سکه‌ای زیر و رو می‌کردم امروز دارم در مورد پول‌دار شدن کتاب می‌نویسم و در می‌کنم زندگی امروزم چیزی شبیه یک معجزه است. خودم که اعتقاد دارم چنین معجزه‌ای در زندگی‌ام رخ داده است.

یکی از جذاب‌ترین چیزهایی که یادم می‌آید این است که وقتی تصمیم گرفتم از وضعیت مالی بدی که گرفتار آن بودم خلاص شوم، فرصت‌ها و ایده‌های جدید به سرعت سر راهم قرار گرفتند و درآمد به سمت زندگی‌ام سرازیر شد. البته چنین فرصت‌ها و درآمدهایی قبل از آن هم در دسترس

بودند اما من آن قدر سرگرم جمع کردن کوپن غذا بودم و آن قدر از خودم خسته شده بودم که متوجه وجود آن‌ها نمی‌شدم. می‌خواهم شما هم بدانید که هر آن چه را به آن نیاز دارید هم اکنون در اختیار شماست، پس می‌توانید وضعیت مالی‌تان را طوری تغییر دهید که دیگر نیمه شب‌ها از ترس و استرس بدهی‌هایتان از خواب نپرید. فقط باید ذوق و شوق کافی داشت. باشید تا کارهایی را که لازم است انجام دهید. و آن کار این است: برای موفق شدن باید قبول کنید کارهایی را که شاید خوشایندتان نباشند انجام دهید. آن‌ها بارها و بارها.

به ما یاد داده‌اند که برای پول‌دار شدن باید سخت کار کنیم. البته این حرف درست است و بعضی وقت‌ها باید سخت کار کنیم. اما راز واقعی کسب ثروت این است که باید ریسک‌های بزرگ و ناخوشایندی را متحمل شوید. باید دست به کارمان، ریسک کنید که تا به حال نکرده‌اید، باید کاری کنید تا دیده شوید، باید اعتراف کنید که آدم معرکه‌ای هستید، و باید قبول کنید که لازم است بعضی وقت‌ها مثل احمق‌ها به نظر برسید. پس نه تنها باید اعتراف کنید که دوست دارید ثروت‌مند شوید، متعهد به خلق ثروت هستید بلکه مهم‌تر از آن این است که باید به خودتان اجازه دهید که به ثروت دست پیدا کنید. درست است که ریسک کردن کمی ناراحت کننده است اما این ناراحتی باعث می‌شود بتوانید راهتان را در زندگی پیدا کنید. ترس و هیجان دو روی یک سکه هستند، و این دقیقاً همان نوع احساس ناراحتی است که دارم در موردش صحبت می‌کنم. پس باید کمی ترس و هیجان را تجربه کنید و کارهایی را که خوشایندتان نیست انجام دهید تا به زندگی دلخواهتان دست یابید.

امیدوارم این کتاب را بارها و بارها بخوانید و به توصیه‌های آن عمل کنید. امیدوارم به جای گوش دادن به ندای تردیدها و ترس‌هایتان به

ندای قلبتان گوش کنید و با شجاعت وارد دنیای ناشناخته‌ها شوید. من در مهمانی‌ها افراد زیادی از مشتری‌ها گرفته تا دوستان و آشنایانم را دیده‌ام که نمی‌توانند پولی به دست آورند. وقتی این افراد را می‌بینم به یاد آدم‌هایی می‌افتم که دارند از گرسنگی می‌میرند، آن هم در حالی که بوفه غذا در نزدیکی‌شان است و در آن هم هر نوع غذایی پیدا می‌شود. پولی که در آرایش هستید برایتان فراهم شده است. فرصت‌ها، مشتری‌ها، معلم‌ها، ایده‌ها، عالی و پول‌ساز، همگی در دسترس شما هستند، فقط منتظرند تا بیدار شوید، آن‌ها را داخل راه بدهید و این مهمانی باشکوه را آغاز کنید.